

شمس المعالی نیریزی و آثار او

محمدجواد شمس

از میان شخصیت‌های فرهنگی عصر قاجاریه، میرزا اسحاق شمس‌المعالی نیریزی به جهات متعدد شاخص است. وی، به گواهی معاصران و آثارش، علاوه بر آشنایی با فقه و اصول و تفسیر و فلسفه و ریاضی و نجوم، خوش‌نویس و ادیبی توانا و شاعری ذواللسانین بوده است.

اطلاعات درباره شرح حال او از دو طریق به دست می‌آید. یکی آثار به جا مانده از خود او و دیگر از منابع و تذکره‌های هم‌عصر او. این منابع، به ویژه از آن جهت که برخی از مؤلفان آنها، با شمس‌المعالی مجالست و مؤانست داشته‌اند، حایز اهمیت بسیار است. مهمترین آنها عبارت‌اند از: المدایح المعتمديه^۱ از محمدعلی بهار اصفهانی؛ گنج شایگان^۲ از میرزا طاهر اصفهانی متخلص به شعری؛ حدیقه الشعراء^۳ از احمد دیوان‌بیگی شیرازی و تذکره مرآت الفصاحه^۴ از داور، شیخ مفید بن میرزا نبی شیرازی.

از او با القاب و عناوین بلندی یاد کرده‌اند. وی در گنج شایگان (۵۰۳-۵۰۴)، چنین توصیف و تعریف شده است:

هو الحبر الهمام و البحر الزاخر الطمطم، اصل الحکمة و قانون الادب، شمس‌المعالی اسحاق شیرازی، حکیمی است فرزانه و هنرمند دانا و بی‌مانند، عارف به جوامع تفسیر و تأویل، واقف

(۱) نسخه خطی شماره ۹، محفوظ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

(۲) چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۲ هـ.

(۳) به کوشش عبدالحسین نوائی، انتشارات زرین، تهران ۱۳۶۴.

(۴) به کوشش دکتر محمود طاووسی، انتشارات نوید، شیراز ۱۳۷۱.

به بدایع اجمال و تفصیل، جامع مراتب زهد و علم و حاوی مراسم قدس و فضل... هر سطری از افکار دلپذیرش شطری است از حقایق ژرف و هر حرفی از تحقیقات بی‌نظیرش طرفی است از معانی شگرف، دقیقه‌های معانیش در لباس حروف، چو در سیاهی شب، روشنی پروین است. به علم درست‌نویسی در تمام خطوط چنان ماهر و مربوط است که از نسخ و نستعلیق و ثلث و رقاع و ریحان و شکسته، آنچه از خامه‌اش می‌تراود و بر نامه می‌نگارد، بر روی صفحه مانند طرّه‌طرّا بر غرّه‌غرّا مسلسل است و دلربا، و لطایف معانی در آن الفاظ و مبانی چون آب حیات است در ظلمات، روشن و جانفزای^۵.

میرزا اسحاق احتمالاً در اوایل قرن ۱۳ هجری در نیریز ولادت و در همان‌جا نشو و نما یافته و تحصیلات مقدماتی خود را به پایان رسانیده است. وی، پس از آن، برای تکمیل تحصیلات خود به شیراز رفت و در دارالعلم به فراگیری علوم و معارف دینی و ادبیات و هنر اشتغال ورزید. به گفته میرزا محمدعلی بهار،

پس از حد بلوغ و تحصیل مراتب کمال، چنان حریص و ولوع افتاد که دیده جز به صحایف کتب نگشودی و همت جز صرف تعلیم رسایل و خطب ننمودی، تا در اندک زمانی در اکثر علوم ماهر و در اغلب فنون قادر گردیدی^۶.

وی فرزند میرزا احمد نیریزی است. تخلص او شمس‌المعالی بود. هنگامی که دیوان‌بینگی شیرازی صاحب حدیقة الشعراء از او تخلصش را می‌پرسد، می‌گوید به همان لقب در حرف شین بنویس^۷. اما، ظاهراً، بعدها تخلص انجمن را برگزیده است؛ زیرا در مدایح معتمدی به این تخلص (انجمن) اشاره نشده و ظاهراً صاحب گنج شایگان نخستین کسی بوده که شرح حال او را ذیل عنوان انجمن (ص ۵۰۳) آورده است. به گفته او (ص ۵۰۴)، شمس‌المعالی با آثار ملاصدرا آشنایی کامل داشت. در مدایح معتمدی (برگ ۴ ب) آمده است:

در فن اصول که تنظیم مسائل فقهیه بدو موکول است به قدر دوازده‌هزار بیت نگارش نموده‌اند و بر روی محققین این فن ابواب معانی گشوده‌اند.

شمس‌المعالی در اواسط قرن ۱۳ هجری (دهه ششم) به عزم زیارت امام هشتم

۵) نیز ← مرآت‌الفصاحه، ص ۶۷؛ حدیقة الشعراء، ج ۱، ص ۱۸۲؛ محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۱ (۱۳۳۷ ش)، ص ۳۳۸-۳۳۹، ج ۳، (۱۳۳۹ ش)، ص ۳۱۷؛ هدایت‌الله لسان‌الملک، تذکرة خوشنویسان، انتشارات یساولی، تهران، بی‌تا، ص ۱۴۶.

۶) المدایح المعتمدی، برگ ۴ ب. ۷) حدیقة الشعراء، ج ۱، ص ۱۸۲.

علیه‌السلام رهسپار مشهد مقدس شد و، در مسیر سفر خود، مدتی در اصفهان اقامت گزید و به خدمت منوچهرخان گرجی ملقب به معتمدالدوله (وفات: ۱۲۶۳)، که در فاصله ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۳ حاکم اصفهان بود، رسید.^۸ ظاهراً در همان زمان، میرزا محمدعلی بهار، صاحب مدایح معتمديه، با وی آشنایی و مؤانست یافت.^۹ شمس‌المعالی، در مدتی که در اصفهان اقامت داشت، به دربار معتمدالدوله رفت و آمد می‌کرد. وی قصیده‌ای طولانی، در ۴۱ بیت، در مدح معتمدالدوله سرود.^{۱۰}

در گنج شایگان (ص ۵۰۴) آمده است:

در بدایت دولت شاهنشاه غفران‌پناه، محمدشاه، از پارس بسیج راه نمود و حاویاً بالعز و الشرافه به دارالخلافه درآمد و در اندک‌زمان به کثرت علم و فضیلت و بلاغت مقبول قلوب مرد و زن و مشهور هر کوی و برزن گشت.

بدین‌قرار، شمس‌المعالی می‌بایست در فاصله سال‌های ۱۲۵۷ و ۱۲۶۴، در عهد سلطنت محمدشاه قاجار، به تهران سفر کرده باشد. در حدیقه الشعراء (ج ۱، ص ۱۸۱)، تاریخ سفر او بعد از ۱۲۵۷ دانسته شده است، مؤلف آن می‌گوید:

فقیر با او انیس و جلیس بودم و مجمل از مقدمات را نزد میرزا ابراهیم، برادرش، خوانده‌ام. تا سال هزار و دویست و پنجاه و هفت در شیراز بود.

به هر حال، با توجه به مطالبی که گفته شد، می‌توان احتمال داد که شمس‌المعالی، بعد از سال ۱۲۵۷، به قصد زیارت امام هشتم علیه‌السلام، از راه اصفهان به مشهد و سپس از آن‌جا به تهران آمده باشد. وی در دهه هشتم قرن سیزدهم، که مؤیدالدوله طهماسب‌میرزا، به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار (سلطنت: ۱۲۶۴-۱۳۱۴)، حاکم فارس شد، به شیراز بازگشت و به مؤیدالدوله پیوست.^{۱۱} در گنج شایگان (ص ۵۰۵) آمده است:

به واسطه یک دو نفر از اهل فضل که بدان حضرت سابقه رابطه داشتند درآمد و هم در آن مجلس شرف قبول شاهزاده اعظم یافته با انبساط تمام از ملتزمین آن بساط مینو مقام گشت و

۸) سفر او می‌بایست در زمان حکومت منوچهرخان گرجی، یعنی بعد از ۱۲۵۴ و قبل از تألیف المدایح المعتمديه بوده باشد. برای اطلاع درباره تاریخ تألیف این کتاب ← گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، انتشارات سنائی، تهران ۱۳۶۳ (ج ۲، ص ۱۸۵).
۹) المدایح المعتمديه، برگ ۴ ب.

۱۰) همان، برگ ۴ ب- ۵ ب.

۱۱) حدیقه، همان‌جا؛ نیز ← گنج شایگان، ص ۵۰۴؛ مرآت الفصاحه، ص ۶۷.

رتبت والای ملباشیگری^{۱۲} یافت و سالهاست به شرف منادمت و صحبت آن حضرت قرین افتخار و مسرت است.

احتمالاً وی، در همین دوره، قصاید طولانی و زیبایی خود را به زبان عربی و فارسی در مدح و ستایش مؤیدالدوله سروده است.

ظاهراً، پس از عزل مؤیدالدوله از حکومت فارس (سال ۱۲۸۵)، وی نیز از شیراز هجرت کرد. در حدیقه الشعراء آمده است که وی تا سال ۱۲۸۰ به یقین در تهران در قید حیات بوده است. اما میرزا حسن حسینی فسایی، در فارس نامه ناصری (ج ۲، ص ۱۵۷) آورده است که وی در سال ۱۲۸۰ از شیراز به شوشتر رفته و در همان جا درگذشته است. با توجه به منشآت و نامه‌هایی که از شمس المعالی به جا مانده، به نظر می‌رسد که وی در اواخر عمر گوشه‌نشینی و انزوا گزیده و روزگار را نیز به سختی می‌گذرانده است. وی در نامه‌ای، که به یکی از بزرگان نوشته، چنین حسب حال می‌نویسد و از بد روزگار می‌نالند:

صورت حال و تمثال احوال بر این منوال است که در این روزها در گوشه‌ای خزیده و طمع از عالم و آدم بریده‌ام و چشم توقع از صغیر و کبیر و برنا و پیر پوشیده و حجاب استغنا بر چهره تمنا کشیده، دامن از مخالطت فقیر و غنی و سنی و دنی برچیده‌ام، نه از اعالی قبا و جبه طالبم و نه از ادانی دانه و حبه. بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زدم که غصه سرآید. علی السعی فی طلب المعالی و لیس علی ادراک النجاح^{۱۳}.

وی، سپس، از فقر و تنگدستی شکایت می‌کند و علوم و دانش‌هایی را که در طول حیاتش آموخته بوده است به باد انتقاد می‌گیرد:

خبرت هست که من بنده، شمس المعالی، با همه مجد و معالی، کیسه‌ام تهی است کاسه‌ام خالی... متاع فضلم فاسد و بازار هنرم کاسد؛ از نحو و صرف و جار و مجرور و ظرف و مظروف جز ندامت اثری و غیر و خامت ثمری ندیدم... و از براهین منطقی و قیاسات میزانی میزانی به جهت توسعه معاش و مایه انتعاش به دست نیامد؛ و از فلسفه جز وسوسه فایده‌ای نبردم، و از ریاضی جز ریاضت مانده نخوردم:

کاف کفر ای دل بحق المعرفة خوش‌ترم آید ز فای فلسفه
هیئات، مَنْ يَزْرَعُ الشُّوكَ لَمْ يَحْصِدْ بِهِ عِنْبًا. اکنون لگدکوب زمانم... و انگشت‌نمای خاص و عام...
هنر نمی‌خرد ایام و غیر ازینم نیست کجا روم به تجارت بدین کساد متاع

۱۲) ملأ باشی، رئیس ملایان، ملایی بود که تدریس شاه یا شاهزادگان را به عهده داشت.
۱۳) منشآت، نسخه خطی شماره ۳۰۴۸/۳، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۹۰.

- قمر، تعدیل النهار، سمت ارتفاع، معرفت سمت از ارتفاع؛
۵. در معرفت استخراج خط نصف‌النهار به اسطرلاب مسمت و در استخراج خط نصف‌النهار و خط مشرق و مغرب در اسطرلاب غیرمسمت و نیز در استخراج خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب به دایره هندی؛
۶. در معرفت تعیین قبله و استخراج درجه طالع به ارتفاع و آلات دیگر و دانستن سهامات در استخراج طالع به ارتفاع آفتاب؛
۷. در تعریف اعضای اسطرلاب و انواع و اسباب آن؛
۸. در تعریف و تطبیق ذراع، درجه، محیط زمین و قطر ارض (با توجه به نظر قدما و متأخران)؛
۹. در جذر نجومی به طریق علمای ایران و هند؛
۱۰. در کیفیت استخراج ساعات و دقائق رجعت و استقامت و روز و شب.
از این رساله ظاهراً فقط یک نسخه (در کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران) موجود است.

□ منشآت یا انشاء و مراسلات این اثر، علاوه بر آن‌که، در نوع خود، بسیار فاضلانه و حاوی نمونه‌هایی از نثر ادیبانه فارسی است، از فواید تاریخی خالی نیست و از آنها اطلاعاتی راجع به احوال شمس‌المعالی به دست می‌آید و آن شامل هشت نامه است که مؤلف، در برخی از آنها، اشعاری از خود آورده است. از این اثر فقط یک نسخه خطی به شماره ۴۰۴۸/۳ در کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.

□ تذکره مدائح مؤیدیه این اثر را به اشتباه مدایح معتمدیه نیز خوانده‌اند^{۱۷}. و آن شامل قصاید و اشعاری است به فارسی و عربی در مدح شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله که به احتمال در سال‌هایی که وی بر فارس حکومت می‌کرده (۱۲۶۹-۱۲۷۵ و ۱۲۷۷-۱۲۸۵) سروده شده است و اشعاری از شمس‌المعالی و دیگر شاعران هم‌عصر او را در بر دارد. این اثر، علاوه بر فواید تاریخی و ادبی، از آن جهت که در بردارنده آثار و نام عده‌ای از شاعران و نویسندگانی است که در هیچ تذکره و منبعی از آنان یاد نشده حایز اهمیت است. در این تذکره، قصیده‌ای طولانی شامل ۶۰ بیت به عربی از شمس‌المعالی آمده

۱۷) دانش‌پژوه، محمدتقی، فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران (ج ۱۰، ص ۱۵۱۴)، تهران ۱۳۴۰؛ منزوی، احمد، فهرستواره کتاب‌های فارسی (ج ۳، ص ۱۹۵۰)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۶.

است که، چون دسترسی به آن خالی از دشواری نیست، ذیلاً از نسخه خطی شماره ۲۶۳۷، محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، (ص ۱-۵)، نقل می‌شود.

قصیده

أَفِي كُلِّ يَوْمٍ لَاحَ مَجْدٌ وَ سُودٌ
 وَ آيَاتُ عِزِّ دُونَهَا النَّشْرُ وَ السُّهُيُ
 تَوَالَتْ مِنَ السُّلْطَانِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ
 تَرَادَفَ مِنْهُ الرَّفْدُ سِرّاً وَ جَهْرَةً
 مَطَارِفُ عِزِّ الْقَتِّ الشَّمْسُ دُونَهَا
 وَ مَوْشِي بُزْدٍ كَالْأَكَالِيلِ رُصِعَتْ
 تَبَلَّجَ صُبْحُ النَّجْحِ عَنِ لَيْلَةِ الْمُنَى
 وَ قَرَّتْ عُيُونُ النَّاطِرِينَ بِرَفِيدِهَا
 مِنَ الْمَلِكِ الْمَنْصُورِ مَنْ هُوَ نَاصِرٌ
 إِلَى عَمِّهِ السَّامِيِّ عَلَى مَنَكِبِ السُّهُيِ
 هُمَامٌ ذَرَاهُ لِلْمُلُوكِ مُقَبَّلٌ
 فَعَيْتُ عَطَايَاهُ عَلَى الْأَرْضِ وَ الْكَفِّ
 تَجَمَّعَ فِيهِ الْجُودُ وَ الْمَجْدُ وَ النَّدَى
 فَلَا مَلِكٌ إِلَّا بِمَعْنَاهُ سَاجِدٌ
 وَ يَقْطُرُ مِنْ أَسْيَافِهِ الْحَتْفُ وَ الرَّدَى
 فَلَيْتُ إِذَا مَا اللَّيْتُ حَادَ عَنِ الْوَعْيِ
 تَوَارَتْ مِنْ أَبَائِهِ الْجُودُ وَ الْجَدَى
 لَقَدْ مَلَأَ الدُّنْيَا سِجَالاً نَوَالِهِ
 وَ لَيْسَ بِمُسْتَلٍّ مِنَ الْجَفْنِ سَيْفُهُ
 رَبِيعٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ غَيْثٌ لِرَبْعِهَا
 وَ لِلْمَالِ مِتْلَافٌ وَ لِلْمَجْدِ جَامِعٌ
 وَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِنْكَ بُشْرٌ مُحَدَّدٌ
 وَ عَلَيَاءُ مَجْدٍ دُونَهَا دَانَ فَرْقَدٌ
 قَلَائِدُ جِيدِ الدَّهْرِ مِنْهَا مُقَلَّدٌ
 وَ أَقْبَلَ مِنْهُ التُّنْعَمُ مَثْنَى وَ مَوْحَدٌ
 رِداءَ سَنَاها وَ الْكَوَاكِبُ سُجَّدٌ
 بِشَذْرِ وَ فِيهَا لُؤْلُؤٌ وَ زَبَرْجَدٌ
 وَ خَدُّ النَّدَى مِنْ ذَا التَّهَانِي مُورَدٌ
 كَمَا شَجِيَتْ فِيهَا لِحَاةٌ وَ حَسَدٌ
 مِنَ اللَّهِ لِلدِّينِ الْخَنيفِ وَ مُسْعَدٌ
 صَمِيمِ الْعُلَى سِرِّ الْمُلُوكِ مُؤَيَّدٌ^{۱۸}
 وَ تُرْبُ نَدَاهُ لِلنَّوَاطِرِ أَثْمَدٌ
 وَ بَحْرُ أَيْدِيهِ عَلَى الدَّهْرِ مُزْبَدٌ
 عَلَى أَنْ فِي كُلِّ الْمَكَارِمِ مُفْرَدٌ
 وَ لَا سَادَةَ إِلَّا لِعَلَيَاءُ أَعْبُدُ
 وَ يَمْطُرُ مِنْ يُمْنَاهُ فِي السَّيْبِ عَسَجَدٌ
 وَ غَيْثٌ إِذَا مَا الْغَيْثُ فِي الْأَرْضِ يُفْقَدُ
 وَ إِنَّ السَّجَايَا بِالثَّرَاثِ تَعَوَّدُ
 فَلَمْ يَخُلْ مِنْ جَدْوَاهُ عَوْرٌ وَ أَنْجُدُ
 لَدَى الرَّوْعِ إِلَّا فِي الْجَمَاجِمِ يَغْمَدُ
 إِذَا غِيضَ مَاءَ الْأَرْضِ وَ الْعَامُ يَجْمَدُ
 وَ فِي الْحَرْبِ فَتَاكٌ وَ فِي السِّلْمِ مُنْجَدُ

۱۸) مراد میرزا طهماسب مؤیدالدوله است.

وَ لِلْمُلْكِ مِعْوَانٌ وَ لِلدِّينِ عَاضِدٌ
تَرَاهُ بَدَسْتِ الْمُلْكِ كَالْمَاءِ رِقَّةً
وَ نَظْمَ سِلْكَ كُلِّ شَمْلٍ مُبَدِّدٍ
فَأَذُنُ الْبَرَايَا مِنْ عَطَاهُ مُشَنَّفٌ
يَبِيْتُ اللَّيَالِي سَاهِرًا فِي نِزَالِهِ
وَ تُسْكِرُهُ خَمْرُ السَّمَاخَةِ وَ النَّدَى
إِذَا ظَمِئَتْ أَعْدَاؤُهُ فَسُيُوفُهُ
هُوَ اللَّيْتُ إِلَّا أَنَّ عَرِيْسَهُ الْوَعَى
عَنِيٌّ عَنِ الْبِيضِ الصِّفَاحِ لِأَنَّمَا
وَ أَعْطَى لَهُ الدَّهْرُ الْقِيَادَ لِأَمْرِهِ
فَتَى زَانَهُ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حِكْمَةٌ
وَ شَتَانٌ مَا بَيْنَ الْحَيَا وَ يَمِينِهِ
سَوَاءً عَلَيْهِ فِي إِشَاعَةِ بَرِّهِ
فَتَغْرُ الْعُلَى مِنْ سَيِّبِهِ مُتَبَسِّمٌ
إِذَا جَادَ انْهَلَتْ [!] مُحْيَاةً فِي النَّدَى
تَرَاهُ وَحِيدًا فِي وَسَادَةِ عِزِّهِ
فَلَوْ نَضَّ عَنْ وَجْهِ الْفَصَاحَةِ بُرْدَهَا
لَهُ عَرَفَاتٌ مِثْلُ نَضْلِ سُيُوفِهِ
مُؤَيَّدٌ يَا شِبْلَ الْمُلُوكِ وَ مِثْرَهَا
مُؤَيَّدٌ يَا بَنَ السَّادَةِ الْعُرِّ فِي الْوَرَى
فِنَاوَكِ لِلرَّاجِحِينَ حِضْنٌ وَ مَعْقِلٌ
فَإِنْ رُمْتَ تَدْبِيرًا فَفِكْرُكَ صَائِبٌ
وَ إِنْ أَنْتَ حَارَبْتَ الْعِدَى فَمُظَفَّرٌ
فَوَا عَجَبًا لِلسَّيْفِ لَمَّا انْتَضَيْتَهُ
بَنَيْتَ مِنَ الْعَلِيَاءِ مَجْدًا مُشِيدًا
سَمَوْتَ السَّمَا حَتَّى بَلَغْتَ مِنَ الْعُلَى

وَ لِلصَّيْدِ جَحْجَاحٌ وَ لِلشُّوسِ أَصِيدٌ
وَ فِي حَوْمَةِ الْهَيْجَاءِ كَالنَّارِ يُوقَدُ
وَ أَمْوَالُهُ فِي الدَّهْرِ شَمْلٌ مُبَدَّدٌ
وَ جَيْدُ اللَّيَالِي مِنْ نَدَاهُ مُقَلَّدٌ
وَ لَكِنْ عَلَى ظَهْرِ الْمُطَهَّمِ يَرْقُدُ
وَ لَكِنْ عَلَى الْأَعْدَاءِ جَدًّا يُعْرَبُدُ
لَهُمْ مَنَهْلٌ صَافٍ وَ شِرْبٌ وَ مَوْرُدٌ
فَبِالرُّمْحِ ذُو نَابٍ وَ بِالدَّرْعِ مُلْبَدٌ
عَزَائِمُهُ لِلْحَتْفِ سَيْفٌ مُهْنَدٌ
وَ لِأَبْدٍ أَنْ يُعْطَى الْقِيَادَ الْمُقَيَّدُ
وَ رَأَى لِتَدْبِيرِ الْأُمُورِ مُسَدَّدٌ
فَجَدَوَى الْحَيَا وَ ذُقُّ وَ جَدَوَاهُ عَسْجَدٌ
أَجَاءَ حَمِيمٌ أَوْ تَعَرَّضَ مُبْعَدٌ
وَ غُضُنُ النَّدَى مِنْ جُودِهِ يَتَأَوَّدُ
وَ وَجْهُ الْحَيَا فِي جُودِهِ يَتَرَبَّدُ
وَ لَكِنَّهُ فِي الْبَاسِ جُنْدٌ مُجَنَّدٌ
فَسُبْحَانُ فِي مِيدَانِهِ يَتَبَلَّدُ
وَ لَا تَسْتَنْبِي حَادًّا وَ لَا تَتَقَصَّدُ
وَ مَنْ هُوَ قَدَمًا سَيِّدٌ وَ مُسَوَّدٌ
وَ مَنْ هُوَ فِي بَيْتِ الْخِلَافَةِ أَوْحَدٌ
وَ مَعْنَاكَ لِلرَّاجِحِينَ مَنَجِيٌّ وَ مَقْصَدٌ
وَ إِنْ شِئْتَ تَدْمِيرًا فَعَزْمُكَ مُحْصَدٌ
وَ إِنْ أَنْتَ حَاوَلْتَ الْعُلَى فَمُسَوَّدٌ
كَسَى الدَّهْرُ ثُوبَ الْحَتْفِ وَ هُوَ مُجَرَّدٌ
لَهُ مِنْ رَوَاقِ الْفَخْرِ سَقْفٌ مُسَنَّدٌ
إِلَى قِمَّةِ الْجُوزَاءِ وَ الشَّمْسِ مُصْعَدٌ

و ما الدهرُ فعَالٌ إذا لا تُعِينُهُ
تُقيمُ المَنابيا حَيْثُما أَنْتَ قائمٌ^{۱۹}
فَعِقدُ المَعالی مِنْ عُلَاكِ مُنظَّمٌ
إذا رُمْتُ في تَبجِيلِ ذاتِكَ مِدْحَةً
وَ حُزَّتْ صِفاتاً لَمْ يَحْزُها سَمِيدَعٌ
لِيَهْنِكَ بُرْدُ الفَخْرِ فَافْخَرْ عَلَي المَلا
وَ عِشْ رَافِلاً في بُرْدَةِ المَجْدِ اِمناً
وَ شَمْلُكَ مَجْمُوعٌ وَ تِبْلُكَ زائِدٌ
وَ حَبْلُكَ مَوْصُولٌ وَ تَعْرُكَ باسِمٌ
وَ خَصْمُكَ مُرتانِعٌ وَ نَصْرُكَ دائِمٌ^{۲۰}
فَدُونُكَها تِلْكَ العَروسِ فَإِنَّها
حَبابُكَ إِلَهُ العَرشِ مَجْداً مُخَلِّداً
وَ دُمٌ ما شَدِي في رَوْضَةِ الحُزْنِ ساجِعٌ

وَ ما السَّيْفُ قَطَّاعٌ إذا لَمْ تَكُنْ يَدُ
وَ نَامَ العَطايا حَیْثُما أَنْتَ تَرُقُدُ
وَ رَوْضُ الأَمانِ مِنْ نَدَاكَ مُورِدُ
فَما تَنفَعُ الأَوصافُ وَ اللَّفْظُ يَنفَعُ
وَ نِلْتَ مَقاماً لَمْ تَنَلْ بَعَضَهُ يَدُ
فَإِنَّكَ أَصَلُّ لِلْفَخْرِ وَ مَحْدِدُ
فَظْلِكَ مَمْدودٌ وَ عَيْشُكَ ارْغَدُ
وَ مَجْدُكَ مَوْفُورٌ وَ عِزُّكَ سَرْمَدُ
وَ سِلْكَكَ مَعْمُورٌ وَ جَدُّكَ أَسْعَدُ
وَ جَارُكَ مَحْفُوظٌ وَ نارُكَ تُوقِدُ
إلى مَجْدِكَ السَّامی تُزْفُ وَ تُعَفِدُ
جَسيسَ اللِّیالی وَ السُّرورِ مُؤَبِّدُ
وَ ما نَاحِ في الأَغْصانِ طَیْرٌ مُعْرَدُ

در اواسط این تذکره (ص ۳۳-۳۷) نامه‌ای عربی از شمس المعالی گنجنامه شده، که با توجه به محتوا و مضمون آن، احتمالاً خطاب به طهماسب میرزا مؤیدالدوله است.

□ شیرازیه این اثر منسوب به شمس المعالی است و در ضمن مداخل مؤیدیه (ص ۳۹-۶۸) آمده است. شیرازیه شامل سه دفتر است. با توجه به آغاز این رساله، به نظر می‌رسد که شیرازیه نام دفتر نخست این رساله باشد؛ زیرا در آغاز آن آمده است: دفتر الاول المسمی بشیرازیه (نسخه خطی، ص ۳۹) و هم‌چنین رساله دوم با این عبارت شروع شده است: هذه رسالة الثانویة فی مدح الممدوح بالکینایة. (نسخه خطی، ص ۴۷)

این اثر، رساله‌ای است منشور و منظوم در شرح و توضیح برخی آیات قرآن و احادیث و عبارات عربی، شامل ادعیه. رساله نخست آن بیشتر تحمیدیه و شکر نعمت‌های حق تعالی است. رساله دوم، هم‌چنان‌که از نام آن پیداست، رساله‌ای است در مدح یکی از ممدوحان (به احتمال، مؤیدالدوله طهماسب میرزا). شمس المعالی، در این رساله، شرح

۱۹) در حاشیه: کُنْتُ قَائِماً.

۲۰) در حاشیه: جَيْشُكَ مُنْصُورٌ.

و توضیح آیات، احادیث و ادعیه و جز آن را به نظم آورده است. برای آشنایی با این اثر، مستخرجاتی از آن را نقل می‌کنیم.

هذه رسالة الثانویة فی مدح الممدوح بالکنایه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مُجْرَى الْأَوْدَاءِ مِنْ عَيْنِ الْعَطَاءِ لِكُلِّ ضَادِي وَ نَائِعِ غَلَّةِ الصَّوَادِي بِالْأَهَابِيبِ الْفَوَادِي.

آری آری حضرت ربّ العباد تشنگان را ز آب رحمت آب داد
بس که جوی خون شد از دل‌ها روان آب شد در جو روان ای تشنگان

وَ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنْثَىٰ مَشْرَبِهِمْ ۲۱

ما همه لب تشنگان و آب جو حکم‌ران ملک جم آن آب جو
غم مخور تشنه سپاس حق بگو کآب از جو رفته باز آمد بجو

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ ۲۲

شکر بادت ای خداوند کریم از عطایت شرمساریم ای رحیم ۲۳

مَا كَانَ لِحُوتٍ أَنْ يَعْرِفَ الْمَاءَ مَا دَامَ فِيهِ، بَلْ يَعْرِفُ قَدْرَهُ إِذَا خَرَجَ عَنْهُ

بشنوید ای نکته‌سنجان سخن
کاندر الفاظش اشارت‌ها بود
گوش دل را باز کن باهوش باش
ماهی در بحر بودی غوطه‌ور
تا که آن ماهی نیفتادی به خاک
چون که موج بحر افکندش به بر
بس نمودی روی خود را سوی آب
گفت ای آب از برای حق مرا
وارهان کز التهاب آفتاب
ای وجود ما ز تو پیدا شده
این بیان نغز و شیرین را ز من
در معانیش بشارت‌ها بود
تا که گردد سرّ معنی بر تو فاش
کز وجود آب بودی بی‌خبر
آب را می‌جست اندر هر مغاک
از وجود آب گشتی باخبر
با دو صد سوز و گداز و اضطراب
وارهان از لطف خود زین ماجرا
روح بی‌تاب است و جسم و تن کباب
عالم و آدم ز تو احیا شده

نه پیمبر در این معنی بسفت
بی وجودت باغ و گلشن گلخن است
جان من بادا فدای جان تو
یک نظر بهر خدا بر من نگر
قدر تو دانستم ای روح روان
ای همه جسم و تو هستی روح پاک
وارهان زین زحمت و کرب و الم
در حقیقت شرح حال ماست این
دوری آن شهریار بی نظیر
دوری شهزاده بُعد ما بود

نه من الماء کُلُّ شئی حَتَّى ۲۴ بگفت
دوری تو آفت جان من است
ای همه ماهی بلاگردان تو
بین چه سان در خاک هستم خون جگر
وارهان از خاکم ای آرام جان
فرق کردم آب را اکنون ز خاک
از ره احسان بیندازم به یم
نی کزان ماهی دور از ماست این
نار باشد بهر هر برنا و پیر
عجز ماهی استغاثی ما بود^{۲۵}

ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^{۲۶}

جواب دادن آب ماهی را و تفضل نمودن در حق او

بس که عجز و ناله آن ماهی نمود
آمدش از موج بحر و بلنگ آ
آب گفتش گر نبودی خاک کی
چون که دانستی تو قدر آب را
جزر ماگرد دورت از دریا نمود
مد ما اکنون ز خاکت وارهد
تا بدانی قدر ما را در جهان

رحم بنمودش ز مهر آن آب رود
تُعرفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهِ جواب
می شدی آگه که هستی ز آب حی
بهر تو کردیم فتح باب را
مد ماگرد از رخت اینک زدود
از ره الطاف در آبت نهد
مایه آرام جان ما را بدان^{۲۷}

□ دیوان شعر هر چند به گفته میرزا محمد علی بهار (المدایح المعتمديه، برگ ۴)، شمس‌المعالی در علم اصول حدود دوازده هزار بیت سروده بوده و آقا بزرگ طهرانی نیز در الذریعة الی تصانیف الشیعة (ج ۹، ص ۱۰۶)، دیوان شعری به او نسبت داده، اما اکنون فقط اشعاری پراکنده از او در دست است که بیشتر در قالب قصیده و در مدح و ستایش مؤیدالدوله طهماسب میرزا، حاکم فارس و منوچهر خان گرجی، حاکم اصفهان است^{۲۸}.

□

۲۴) انبیاء ۲۱: ۳۰. ۲۵) کذا (بدون قافیه) ۲۶) مأخوذ از رعد ۱۳: ۱۱.

۲۷) شیرازی، ص ۴۹-۵۱.

۲۸) برای اطلاع بیشتر ← فارس‌نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۵۷۰-۱۵۷۱؛ ۱۸۳/۱؛ حدیقة الشعراء، ج ۱، ص ۱۸۳؛ دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۳۱۷.